

## چرا "سازمان انقلابی افغانستان" در لاک "مارکسیسم-لنینیسم" می خزد؟

"سازمان انقلابی افغانستان" مدعی است که: "مائوئیست ها" در غرب به "شورش" آمده، "کارگران" دور آنان حلقه زده، "علاقمندان" متفقن به پرچانگی بچگانه پرداخته و در این بین "پولاد" فراری از میان آتش و شعله، داغ شده، جرس ضد سازمان کوبیده و همه با هم زیر بیرق زرد اپورتونیسم، علیه سازمان انقلابی افغانستان "قیام" کرده اند. "سپس این "سازمان" مدعی میشود که "قیام" مائوئیست ها جناح اپورتونیستی بوده و "هنگامی که جناح اپورتونیستی به ضد جناح انقلابی قیام میکند، خیلی زشت است"

. چنین ادعا هایی که خویشان را "جناح انقلابی" و مائوئیست ها را جناح "اپورتونیستی" میخواند، به تعبیر خود "سازمان انقلابی" آیا بچگانه نیست؟ بگذریم از اینکه "بچگانه" یا "دخترانه" خواندن مواضع طرف، بی آنکه آن مواضع را به بررسی گیریم، چیزی جز واژه-بافی نمی تواند باشد. از همین رو است که ما اینک به بررسی میگیریم که کدام جناح اپورتونیستی است و کدامین جناح انقلابی؟

محک ما مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم ( که تسمیه ی درست تر از مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی ماتوتسه دون است، ) میباشد. مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی ماتوتسه دون ( و اینک مائوئیسم)، هرگز از جهت درجه ی تکاملی معادل مارکسیسم-لنینیسم نیست. این "اندیشه" یا ایزم، یک مرحله ی کاملاً نوین، و مرحله ی سومین در تکامل ایدئولوژی پرولتاریا یعنی در مارکسیسم به شمار میرود. بیایید ببینیم که آیا "سازمان انقلابی" حتی در حرف، از "اندیشه ی ماتوتسه دون" یاد میکند یا اینکه همانند "اخگر"، "املا" و... سایر سنتریست ها، هنوز مارکسیست-لنینیست است؟

این "سازمان" " می نویسد:

"واضح است که در پشت "شورش"، یکی دو علامه ی غنوده در غرب یاوه سرائی میکنند و در پشت "کارگران"، خرده بورژواهایی لمیده اند که گاه به این طرف و گاه به آن طرف میلوند و با قات کردن بستر شبانه شان، بیمارگونه "مارکسیزم-لنینیسم" را نیز رواجی بستر شان فکر کرده، به ماشین کالاشویی میسپارند، تا با دو سه چرخ، از آن مائوئیسم بزایند!!! و اگر به ایشان بگویی که مائوئیست جان عزیز، مارکسیزم-لنینیسم رواجی بستر شبانه ات نیست که آنرا قات کرده اینجا و آنجا حواله اش کنی تا "مائوئیسم" ات "دیده به جهان بگشاید"، آبروهای شانرا (شاید منظور شان "ابرو های شانرا" باشد) درهم میکشند، باد به غیغ می اندازند و دیوانه وار فریاد میکشند: آهای، مائوئیسم تحت حمله و رویونیست ها قرار گرفته است، کمک، کمک!"

مقصود ایشان از "کارگران" سازمان کارگران افغانستان میباشد و نیز از "شورش" تشکیلات مائوئیست های افغانستان را افاده میکنند. بگذریم از اینکه این رویه ی نگارش و لحن تمسخر آمیز جملات، شایسته ی یک نقد آنهم نقد مارکسیستی نیست. نیز بگذریم از اینکه عبارت استعاری "دیده به دنیا گشودن" را به تمسخر گرفته و آنرا با لهو با "بزایند" اقتفا داده اند. مهم برای ما پیامی است که این "سازمان" میرساند. این سازمان وانمود میکند که این سازمان کارگران افغانستان و یا تشکیلات مائوئیست های افغانستان است که برای نخستین بار از مائوئیسم سخن گفته باشد. این سازمان قسمی که اسناد "کنگره ی دوم" شان میرساند، آگاه است که تسمیه ی مائوئیسم، با اتکا به دلایل محکم، نخستین بار توسط صدر گونزالو صورت پذیرفته است. حزب کمونیست پیرو و صدر گونزالو بر آن اند که مائوئیسم مرحله ی نوین، عالی تر و سوم در تکامل مارکسیسم است. این مارکسیسم-لنینیسم است که به مرحله ی بالاتر و عالی تر تکامل یافته و ثمره ی این تکامل همه جانبه که در هر سه مولفه ی ایدئولوژی پرولتاریا رخ داده است، همانا مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است. یکی از دلایل عمده از متروک شدن تسمیه ی "اندیشه ی مائوتسه دون" در آن است که این چنین تسمیه و "ایزم" قایل نشدن به تکاملاتی که صدر مائو به ایدئولوژی پرولتاریای انقلابی یعنی مارکسیسم داده است، همانا در دست کم گرفتن خدمات صدر مائو به ایدئولوژی پرولتری و علم انقلاب، میباشد. از همین رو است که مدعیان "مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون" زمانی زیر تاثیر توهمات ظاهرا ناشی از "تیوری عصر" استالین، خویشتن را مارکسیست-لنینیست اعلام میدارند و زمانی هم از اندیشه ی مائوتسه دون یاد میکنند. در مجموع نزد اینها آنچه مطرح است این است که: در عموم مارکسیست-لنینیست هستند و "اندیشه ی مائوتسه دون" را صحیح ترین منهاج و تکاملی بر آن، و نه تکامل به مثابه ی مرحله ی نوین در آن، می شمارند. زیرا که اگر اینها از تکامل به یک مرحله ی نوین حرف بزنند، به مائوئیسم میرسند و این چیزی است که حضرات "مائوتسه دون اندیشه" از آن می پرهیزند. زیرا که اینها هرگز به آن راضی نیستند که خدمات صدر مائو به علم انقلاب پرولتری را هم سنگ خدمات مارکس و لنین بشمارند. نیز آنان مدعی اند که: عصر ما عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. این تر استالین درست میباشد. مائوئیست ها نیز همه بر آن اند. چیزی نوی که مورد استناد "مائوتسه دون اندیشه" ها و یا مورد انکار مائوئیست ها باشد در آن به نظر نمی رسد. ظاهرا "مائوتسه دون اندیشه" ها نیز این تر را پذیرفته اند، اما این شیوه ی پذیرش شان، دگماتیستی و سوژیکتیویستی است. زیرا که اینان فکر میکنند که قبول پذیرش مرحله ی نوین در مارکسیسم، منوط به رد تعریف استالین از "عصر" ما است. حال آنکه چنین نیست. مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها نیز همداستان اند که عصر ما عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. مائوئیست ها زانده ی لین پیائوئیستی "عصر زوال

امپریالیسم" و تیوری های بی پر و پای "پسا-امپریالیسم" و "نیو-امپریالیسم" را رد میکنند. عصر ما کماکان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. پس، نباید به بهانه ی توهامات "عصر" مدعی شد که: امکان ندارد که بدون آنکه عصر نوینی آغاز یابد، مارکسیسم، به مرحله ی عالی تر از لنینیسم، یعنی به مرحله ی مائوئیسم تکامل کند. کسانی که چنین توهاماتی را دامن می زنند دگماتیست اند. زیرا که آنان تکامل مارکسیسم را که یک ایدئولوژی علمی و علمی ترین ایدئولوژیی است که بشریت ارائه داشته است، رد میکنند. آنان از مارکسیسم یک "دگما" و رویکرد مذهبی و "مقدس" ارائه میدهند. اینکه از مرحله ی سوم سخن میزنیم، یک جهش کیفی را در نظر داریم، جهشی که مارکسیسم-لنینیسم را به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم تکامل داده است. قسمی که در اسناد (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) آمده است، همانگونه که حزب کمونیست پیرو و صدر گونزالو گفته اند، همانگونه که سایر احزاب مائوئیست جهان بر آن اند:

امروزه کسی که مبارزه ی طبقاتی و قبول انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشد، کمونیست نیست، بلکه کمونیست کسی است که: مبارزه ی طبقاتی، انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیسم را قبول داشته باشد. لنین میگفت و لنینیسم بر آن بود که امروزه کسی کمونیست نیست مگر آنکه مبارزه ی طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشد. با مائو و مائوئیسم است که این تعریف انکشاف یافته و تز "ادامه ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیسم" مطرح شده است. اینجا است که یک جهش کیفی، یک تکامل همه جانبه ظهور خویش را اعلام میدارد. این تز ثمره ی مبارزات انترناسیونالیستی و اصولی حزب کمونیست چین تحت رهبری صدر مائوتسه دون بوده، و در برابر تز های رویزیونیستی خروشچف مرتد قرار دارد. همان خروشچفی که دیکتاتوری پرولتاریا را کنار گذاشته و از "همزیستی، گذار و رقابت مسالمت آمیز" حرف میزد و از "دولت و حزب عموم خلقی" سخن میگفت. از همین رو بود که آنعده از احزاب مارکسیست-لنینیست که به دنبالچه ی خروشچف و شبه خروشچف ها مبدل شدند، سرانجام سر از گریبان سوسیال-دموکراسی و سرانجام سوسیال-فاشیسم و سوسیال-خیانت پیشه گگی به در آوردند. اما آنعده از احزاب و جریانات مارکسیست-لنینیست که به تکاملات و دست آورد های تیوریک صدر مائوتسه دون پی بردند و مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون (اینک مائوئیسم خوانده میشود) را اتخاذ کردند، درفش کمونیسم و انقلاب جهانی پرولتاریایی را برافراشتند و آنرا در اهتزاز نگهداشتند. برخی از "مارکسیست-لنینیست"ها میگفتند و بعضا هنوز میگویند که مائو خود خویشان را مارکسیست-لنینیست میگفت. در جواب باید گفت: آیا جز این بود که لنین خود را مارکسیست میخواند؟ و

آیا این استالین نبود که پس از مرگ لنین، از مارکسیسم-لنینیسم حرف زد؟ گذشته از آن، امروزه اگر به جای مائوئیسم، مارکسیسم بگوییم، و این در صورتی اتفاق افتد که ما به مائوئیسم به مثابه ی مرحله ی سومین و عالی تر در تکامل مارکسیسم باورمند باشیم، در چنین صورت، منظور ما از مارکسیسم همان مائوئیسم است. این چنین لحنی، در نوشته های احزاب مائوئیست کشور های اروپای غربی گاهگاه اتفاق می افتد. با اینهمه این احزاب اعلام نموده اند که هنگامی که از مارکسیسم نام میبرند، منظور شان تکامل عالی تر آن تا لحظه ی کنونی یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم میباشد. اما هیچ سازمان، حزب یا جریان مائوئیست پیدا نشده است که مارکسیسم-لنینیسم را اصطلاحاً به کار برده و از آن مائوئیسم اراده کرده باشد. گذشته از آن، یک عیب بزرگ مارکسیست-لنینیست خواندن و سپس ادعای "اندیشه ی مائوتسه دون" نمودن در این است که یک تمایز بنیادین بین آن عناصر پرولتری که تکاملات کمی و کیفی خدمات صدر مائو به علم انقلاب پرولتری را قبول و اتخاذ کرده اند و آن "مارکسیست-لنینیست" هایی که خویشتن را چنین می نامند اما صدر مائو را رد نموده و دنبال رویزیونیست هایی نظیر تروتسکی و دگماروویزیونیست هایی نظیر انورخوجه روان اند، دست کم در تسمیه هویدا نمی شود. اگر ما باورمند به آن ایم که خدمات صدر مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری هم سنگ خدمات مارکس و یا لنین است، پس چه "مهمی" ما را باز میدارد که از مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم یا به طور خلاصه از مائوئیسم سخن نگوییم. بویژه در شرایطی که تمام رویزیونیست هایی که خویشتن را کمونیست میدانند، خود را امروزه مارکسیست-لنینیست میخوانند. اگر مائوتسه دون اندیشه ها هم خود را مارکسیست-لنینیست بخوانند، از سویی عدم درک خویش از تکامل علم انقلاب پرولتری و درجات آنرا به نمایش میگذارند و از سوی دیگر، خود را در شمار نحله ها و یا گرایش هایی قرار میدهند که هر یکی مدعی مارکسیست-لنینیست بودن اصیل اند. خیر! مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها مارکسیست-لنینیست نیستند. آنها مارکسیست-لنینیست-مائوئیست اند. همین مارکسیست-لنینیست شمردن خویش است که "سازمان انقلابی افغانستان" با سازمان های غیر کمونیستی نظیر حزب کار ایران (طوفان) که خود را تا قبول استالین متوقف داشته و تایید اش از مائو به مثابه ی "یک انقلابی کبیر" و نه یک کلاسیک که نماینده ی سومین مرحله ی تکامل در ایدئولوژی پرولتری باشد، سنگواره شده است، روابط "رفیقانه" و "کمونیستی" دارد. اما مائوئیست ها با در نظر داشت اینکه برنامه و اساسنامه ی حزب کار ایران (طوفان) یک برنامه ی غیر مائوئیستی است، و هیچ خوانایی و ارتباطی با مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون ندارد، لهذا آنرا یک حزب غیر مائوئیستی میدانند. درست است که رفیق "فروتن" از بزرگان کمونیست های ضد رویزیونیست در ایران، صدر مائو را قبول داشته و اثر وزین اش "دفاع از مائو دفاع از مارکسیسم خلاق است" جایگاه ی

خویش را دارا است، اما فروتن به همان اندازه به مائو "احترام" دارد که حزب رنجبران ایران! و نیز چریک های فدایی خلق ایران و اقلیتی ها نیز در ظاهر از مائو به احترام یاد میکنند و در وبسایت هایشان برخی از آثار صدر مائو را به نشر رسانیده اند اما آنان استراتژی مائوئیستی جنگ خلق را در برنامه های خویش نگنجانیده اند. نه حزب کار ایران (طوفان)، نه حزب رنجبران و نه "چریک ها" و منشعبات شان، هیچکدام از اندیشه ی مائوتسه دون و یا مائوئیسم نه تنها نمایندگی نمی کنند بلکه در تقابل با آن قرار دارند. چرا؟ زیرا که آنان منمک در مرحله ی مارکسیسم-لنینیسم شده اند و قادر به این درک نیستند که اندیشه ی مائوتسه دون یا مائوئیسم مرحله یی کیفیتا نوین در تکامل ایدئولوژی پرولتری است. حتی نام کتاب فقید "فروتن" نیز خود میرساند که از دیدگاه ی وی، مائو در به کار گیری مارکسیسم، خلاقیت به خرج داده و لهدا، دفاع از وی، دفاع از مارکسیسم خلاق است. فروتن هرگز از مرحله ی تکاملی نوین، یعنی از تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم سخن نمی گوید. با اینهمه از آنجایی که تا اوایل دهه ی هشتم سده ی بیستم میلادی، هیچ حزب کمونیست در جهان نبود که از مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم سخن زده باشد، به استثنای حزب کمونیست پیرو، لهدا، ما تقصیر را محض در گردن فقید فروتن نمی اندازیم. "سازمان انقلابی افغانستان" حتی در سندی دیگر، متهورانه ( متهورانه از آنجایی که بی تحقیق حق صحبت کردن را به خود داده است) مدعی است که این اندیشه ی گونزالو است که "مائوئیسم" را خلق کرده است(تا اینجایش، از جهاتی و به تعبیری که درست تر افاده کننده ی مطلب باشد، درست!-تبصره از ما است) و تقصیر از آن دیگران است که دنباله رو برداشت گونزالو یا حزب کمونیست پیرو شده و نتیجه گیری های صدر گونزالو یا حزب کمونیست پیرو را تعمیم بخشیده و مائوئیسم را پذیرفته اند. آنچه ما نقل میکنیم نقل قول به عین عبارات "سازمان انقلابی" نیست، بلکه نقل به مضمون آن بخش از سند شان است. به هر حال، از دیدگاه ی "سازمان انقلابی" اگر گونزالو یا اندیشه ی گونزالو و حزب کمونیست پیرو به غلط از مائوئیسم یاد نمی کرد دیگران قربانی این تسمیه نمیشدند! معنی این ادعای این سازمان آن است که این سازمان به گونه ی ماهوی و جذری، منکر مائوئیسم به مثابه ی مرحله ی نوین، عالی تر و سومین در تکامل مارکسیسم است. از همین رو است که این سازمان، یک سازمان مارکسیست-لنینیست است. و ما جهت تمایز خویش از چنین سازمانهای "مارکسیست-لنینیست" که ارزش تکاملات جهانشمول ایدئولوژی پرولتری بوسیله ی صدر مائو به مرحله ی سوم، نوین و عالی تر را منکر می افتند، با درک و با در نظر داشت تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، با صراحت اعلام داشته ایم که مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ سپرده شده است. این سخن ما درست است و متکی است به تز صدر گونزالو که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و همه ی احزاب مائوئیستی

جهان، مورد قبول است و ماحصل آن اینکه اگر صدر مائو را هم سنگ با مارکس و یا لنین ندانیم، کمونیست نیستیم. چونکه "سازمان انقلابی" و سایر سازمانها و احزاب "مارکسیست-لنینیست" نظیر حزب کارایران، چریک های فدایی خلق و حزب رنجبران، هرگز برای مائو چنان مرتبتی و اهمیتی قایل نیستند، لهذا آنها "مارکسیست-لنینیست" هستند، و ما که گفته ایم که "مارکسیسم-لنینیسم" به تاریخ سپرده شده است، منظور ما چنان "مارکسیسم-لنینیسم" است. شاید بگویند که ما در سخن سابق خویش تجدید نظر کرده ایم. خیر! از دیدگاه ی ما، امروز این مارکسیسم-لنینیسم نیست که ایدئولوژی طبقه ی کارگر است، بلکه تکامل آن یعنی مارکسیسم-لنینیسم-

مائوئیسم است که ایدئولوژی طبقه ی کارگر است. از همین دیدگاه است که برای مبارزه با کسانی که منکر رهبری جهانشمول صدر مائو میشوند ما اعلام داشته ایم که مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ پیوسته و تنها رویزیونیست ها و ضد مائوئیست ها اند که در لاک اتوریته ی مرحله ی دوم در تکامل مارکسیسم خزیده اند. چنین شگردی، در زمان لنین و استالین نیز سابقه داشته است که رویزیونیست ها جهت مبارزه در برابر لنین و کمونیسم، خویشتن را مارکسیست میخواندند و لنینیسم را یک گرایش یا نظریه ی غیر مارکسیستی. دیدیم که رویزیونیست ها به بن بست رسیدند و مارکسیسم-لنینیسم ظفرنمون از آزمون مبارزه ی طبقاتی پیروز به در آمد. حال، رویزیونیست ها در لاک مارکسیسم-لنینیسم می خزند تا در برابر صدر مائو و مائوئیسم قرار گیرند. تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مائوئیسم با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به گونه ی یک جهش که تکامل کمی و کیفی همه جانبه را نماینده گی میکند، صورت گرفته است. اما، این حرف بدان معنی نیست که در تکامل ایدئولوژی پرولتاری، گسست هایی رخ داده باشد، گسست هایی که رابطه ی یک مرحله را با دیگری قطع نموده باشد. خیر! تکامل ایدئولوژی پرولتاری یک استمرار یا continuity است که با جهش هایی که تعیین کننده ی مرحله هایی کیفیتا نوین و عالی تر اند، مشخص شده است. لهذا، همانگونه که مائوئیسم را میتوانیم مارکسیسم بنامیم، مارکسیسم-لنینیسم نیز زمانی اعتبار و مشروعیت دارد که تکامل آن یعنی مائوئیسم را در نظر داشته باشیم. از همین رو بود که جهت تمایز از رویزیونیست ها، در دهه های شصت و هفتاد قرن بیستم، احزاب مائوئیستی جهان خود را: مارکسیست-لنینیست انقلابی میخواندند تا از "مارکسیست-لنینیست" ها در تسمیه نیز فرق شوند. حال که ما جنبش مائوئیستی بین المللی را داریم ( منظور مان "ریم" نیست بلکه کلیت جنبش مائوئیستی جهان است) که متفقا از مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم حرف میزنند، نیازی به آن نیست که خویشتن را به غلط، مارکسیست-لنینیست بخوانیم و بر آن ابرام ورزیم، مگر آنکه غرضی در کار باشد، و آن غرض، چه اعلام شود یا نشود همانا دست کم گرفتن تکاملات صدر مائو است. لهذا باید گفت که: مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ پیوسته است و امروزه این مارکسیسم-لنینیسم-

مائوئیسم است ( که در زمان صدر مائو و در سالیان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، به مثابه ی تکامل لنینیسم و بنام اندیشه ی مائوتسه دون خوانده میشده است)، ایدئولوژی ما میباشد.

"سازمان انقلابی افغانستان" که استهزا آمیز برای ما میگردد که مارکسیسم-لنینیسم را روحایی ساخته ایم و سزاوار "ماشین کالا شویی" اش دانسته ایم، این لحن این "سازمان" چیزی سواى شانه خالی کردن از یک بحث سازنده نمی تواند باشد. این "سازمان" بعد از آنکه در اسناد "کنگره ی دوم" خویش، تشکیلات مائوئیستی کشور را به باد اتهامات و انتقادات غالباً ناوارد قرار داد، برای مدت مدیدی آماده ی یک بحث سالم نشد. این سازمان در کنگره ی کذایی خویش، سازمانهای روزیونیست و شبه تروتسکیست نظیر ( سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان) را که خود را "مارکسیست-لنینیست" میخوانند، را رفیق و چپی خوانده و در ردیف احزاب و سازمانهای چپی و کمونیستی قرار داد. نیز در کنگره ی کذایی خویش، بسیاری از احزاب، سازمانها و گروهبندی های گذشته و کنونی را که به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائو یا مائوئیسم باورمند بوده اند، از قلم انداخته است. ما و برخی از تشکلات مائوئیستی کشور به جواب تاخت و تاز نامه ی شان پرداختیم. اگر این "سازمان" هنوز به دنبال پاسخ است، نشاندهنده ی آنست که:

یا این سازمان همه اسناد منتشره ی مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها را که در وبسایت های شان موجود است و به پاسخ این "سازمان" پرداخته اند، نخوانده است و یا اینکه "تجاهل عارف" میکند.

به هر حال، ما چنین می گیریم که خوانده باشد و دریافته باشد، و یا اینکه بدان بسنده نکرده باشد. روی این ملحوظ، نبشته ی کنونی را که دفاعیه یی است از خدمات فنا ناپذیر صدر مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری، یعنی دفاعیه ای است از مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون ( و اینک درست آنست که مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم خوانده شود) در برابر کسانی که هنوز فکر میکنند این مارکسیسم-لنینیسم است که ایدئولوژی پرولتاریا است و "اندیشه ی مائو فقط یک کاربرد خلاق آن است". ما از جهانشمول بودن و کیفیتا نوین بودن اندیشه ی مائوتسه دون و پذیرفتن آن به مثابه ی مرحله ی سوم در تکامل مارکسیسم صحبت میکنیم. چنین تکاملی، قسمی که قبلا گفتیم هرگز الزام آور آن نیست که ما به پسا-امپریالیسم یا نیو-امپریالیسم برسیم. تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مائوئیسم، هرگز در گرو پذیرش آغاز یک عصر نو نیست. اگر لین پیائو و لین پیائوئیست ها از عصر نوین حرف میزدند، لین پیائوئیست های "پنهان" نظیر "سازمان انقلابی افغانستان" قبول تکامل مارکسیزم به مرحله ی سوم را تابع شروع یک عصر نوین میدانند. اگر چنین

نباشد، چرا آنها استدلال میکنند که عصر نوینی آغاز نیافته است، پس چرا مرحله ی نوینی در تکامل ایدئولوژی پرولتری متصور باشد. این چنین استدلالی، فصل مشترکی با انور خوجه و خزعبلات (امپریالیسم و انقلاب) وی نیز دارد. خوجه ی دگمارویزیونیست نیز میگفت که لنینیسم عبارت از مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی است و لهذا، اندیشه ی مائوتسه دون، مبین شروع عصر جدیدی است که مورد قبول اش نیست (مورد قبول انور خوجه نیست). حزب کمونیست نیپال (مشعل) با چنین لین پیائوئیسم پنهان بود که مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را نپذیرفت و سبب شد که به یک حزب سوسیال-فاشیست استحاله کند. انحرافات پراچندیستی و موهن بیدیا (کیرن) از مائوئیسم نیز ناشی از آن است که این رویزیونیست ها جهانشمول بودن مائوئیسم و اصول آنرا به بازی، غفلت و سرانجام رد گرفته و از مائوئیسم بریدند. اینکه باب آواکیان به پسا مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم رسید، آن نیز ناشی از درک ناقص و بورژوا زده ی وی از انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا بود. این موارد را در جا های دیگر به بحث گرفته ایم و هنوز زمینه و دامنه ی بحث باز و دراز است، منظور این است که اپورتونیسیم، چه راست و چه "چپ"، با رد مائوئیسم به مثابه ی یک مرحله ی کیفیتا نوین است که منکر مائوئیسم شده، و به دامان مارکسیسم-لنینیسم چسبیده و سنگواره میشود. نیز این سنتریسم است که هیچمدان هایی نظیر "سمندر" را به بار می آورد. "سازمان انقلابی افغانستان" در همان حد "سمندر" و سازمانهای رویزیونیست نظیر "اخگر" (بعد از آنکه به سنتریسم گرایید)، "املا" (بخش غیر مائوتسه دون اندیشه ی آن) و "ساوو" قرار گرفته است. اینکه جایی در اسناد شان گفته اند که در حال مطالعه اند که "اندیشه ی مائو" درست تر است یا "مائوئیسم"؟ در جواب شان باید بگوییم:

شما که هنوز به آن حد و یک نتیجه ی قطعی نرسیده اید، چه حق دارید که بالای مائوئیست ها و نامگذاری مائوئیسم تاخت و تاز میکنید.

نشود که زمانی با "تکمیل مطالعات و معلومات" خویش، "مائوئیسم" را هر چند در حرف ( قسمی که حالا نیز اندیشه ی مائوتسه دون را در سطح یک ادعا پذیرفته اید و عملا با "مارکسیسم-لنینیسم" خویش سنگواره بسته و در برابر کمونیست ها قرار گرفته اید).  
بپذیرید؟!

مشکل ما با "سازمان" شما، یک مشکل بنیادین است و آن اینکه:



ما مائو را به مثابه ی رهبر انقلاب جهانی پرولتاریایی پذیرفته ایم و اندیشه ی وی یا مائوئیسم را مرحله ی سوم در تکامل علم انقلاب پرولتاریایی میدانیم.

شما هنوز "مارکسیست-لنینیست" هستید.

از آنجایی که از نظر ما کسی که رهبری صدر مائو و مائوئیسم را نپذیرد کمونیست نیست، لہذا: از دیدگاه ی ما، شما رویزیونیست هایی هستید که در برابر اندیشه ی مائوتسه دون یعنی در برابر تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مرحله ی جدید و عالی تر، قرار گرفته اید. اگر شما مانند ما مرحله ی سومین را می پذیرفتید، هرگز ما را به تمسخر نمی گرفتید که: مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ پیوسته است.

ما چنان صریح و قاطع نوشته بودیم و هنوز بر آن ابرام میوزیم تا باشد که راه ی چانه زنی های رویزیونیست ها، دگما رویزیونیست ها، و سرانجام رفرمیست هایی که تحت بهانه ی نام "مارکسیسم-لنینیسم" صدر مائو و تکامل مارکسیسم به مرحله ی جدید و سوم را منکر شده اند، بسته گردد.

حال شما حضرات "سازمان انقلابی" بگوئید که شما جناح انقلابی هستید یا کسانی که در دفاع از صدر مائو و مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون (امروزه مائوئیسم) قرار دارند؟ آیا شما که منکر مائوئیسم یا اندیشه ی مائوتسه دون به مثابه ی مرحله ی جدید، عالی تر و سوم در تکامل مارکسیسم اید، جناح انقلابی اید یا یک جناح رو به گذشته و منکر رهبری جهانی صدر مائو و اندیشه ی وی؟؟؟ بهتر بود که از "جناح اپورتونیستی" و "جناح انقلابی" یادی نمی کردید، زیرا که خود زمینه ی نقد ویرانگر خویش را فراهم آورده اید و ما از اینجهت از شما متشکر ایم. محض با گفتن اینکه ما "سازمان انقلابی" ایم، کسی انقلابی نمی شود. نیز تفاخر به این نکنید که شما "سازمان انقلابی" هستید و دیگران و از جمله حزب کمونیست (مائوئیست) کف های روی آب!!!

برای کمونیست ها، آنچه تعیین کننده است، خط است. اگر درست باشد، همانگونه که صدر مائو میگفت، کمیت نیز فراهم می آید. اگر خط درست حاکم نباشد، و خط رویزیونیستی راهیان سرمایه داری بر حزب یا سازمان حاکم شود، نظیر حزب کمونیست چین پس از دوره ی صدر مائو که علی الرغم داشتن میلیونها عضو، بخشی از گردان سرمایه و در خدمت امپریالیسم بوده، و تا زمانی که خط غیر پرولتری حاکم باشد، چنین سازمانها و احزابی، جز خیانت به خلق، دست آوردی نخواهند داشت.

رفقای مائوئیست های افغانستان، همیشه از داکتر فیض به عنوان شهید یاد کرده اند. انتقاد ما و آنها از داکتر فیض یا گروه انقلابی خلق های افغانستان ( و بعد ها سازمان رهایی افغانستان) ناشی از برخورد شخصی یا کدام عقده مندی خصوصی نیست. این را شما نیز میدانید. لهدا، هرگز انتقاد ما رنگ دشنام را به خود نمی گیرد. ادعای شما که ما به داکتر فیض دشنام داده باشیم، بی اساس است. انتقاد ما از وی، انتقاد از خطی است که وی پیریزی نموده و به پیش برده است. انتقاد ما بر پایه ی مواردی مشخص استوار است، که در نبشته های خویش مطرح نموده ایم. ما در ذیل به بازنویسی فشرده یی از اهم موارد می پردازیم:

-داکتر فیض احمد، تیوری ارتجاعی سه جهان را اساس قرار داد و در تبانی با رویزیونیست ها و خاقان های نوین چینی قرار گرفت. آیا شما منکر این مورد هستید؟ اینکه شما میگویید که وی در "مشعل دوم" از خود انتقاد نموده بود، بفرمایید و سند بیاورید. به هر حال، اینکه شما آن تیوری ارتجاعی را نمی پذیرید، و با "گسستن" از سازمان رویزیونیست "رهایی" حساب خویش را با آن تیوری تسویه شده اعلام دارید، ما آنرا به شما تسری نمی دهیم. اما اگر شما از اتخاذ موضع داکتر فیض و خط سه جهانی وی انتقاد به عمل نیاورید، به این معنی است که شما هنوز به تایید خط انحرافی وی پرداخته و با تعدد در این انحراف، رویزیونیست محسوب میشوید.

-داکتر فیض احمد، در برابر رهبری سازمان جوانان مترقی و خط انقلابی صدر اکرم یاری قرار گرفته و با خط "انتقادی" خویش، اکونومیسم مسلکی را خط گذاری نمود. اینکه شما در جاهایی مدعی شده اید که وی بعد ها از خود انتقاد نمود، این ادعای تان زمانی موجه است که:

نخست سند ارائه دهید، و دو دیگر اینکه خود را نیز مبرا داشته و اعلام دارید که در حرف و عمل، خط انقلابی صدر اکرم یاری را پذیرفته اید. شما این کار را نکرده اید قسمی که معلوم است، نمی کنید. لهدا، شما همان خط انحرافی را ادامه داده اید و حرفی از "انتقاد از خود" نمی تواند در میانه باشد.

- داکتر فیض احمد، با "جمهوری اسلامی" بازی های خویش و ائتلاف کردن ها و جبهه ساختن ها با نیرو های قهقرایی جهادی، انحلال طلبی و اکونومیسم را در جنبش نفوذ داده، و زمینه ی انحرافات فراوانی نظیر رویزیونیسم مسلحانه را فراهم نمود. وی در برابر خط انقلاب افغانستان یعنی خط شهید اکرم یاری قرار گرفت. اگر خط صدر اکرم یاری مطرح می بود، هرگز تز های تسلیم طلبانه نظیر جمهوری اسلامی بازی در میان نمی آمد.

- داکتر فیض احمد، به جای آنکه مبارزه ی مسلحانه به منظور راه اندازی جنگ خلق را تبلیغ کند و در پیش گیرد، بسوی مشی های غیر مائوئیستی ( یا ضد مائوتسه دون اندیشه) نظیر اقدام به کودتا روی آورد. این مشی های ضد مارکسیستی، ناشی از درک اکونومیستی وی از تکامل جامعه و ناشی از خط انحرافی بود که وی نماینده ی آن بود. آیا داکتر فیض احمد با "قیام" بالا حصار که کودتایی محض بود، در عمل نشان نداد که با جنگ ممتد خلق بیگانه بوده، و از آن رویگردان است؟

مشکل آن است که شما مائوئیست نیستید که با شما با محک مائوئیسم سخن بگوییم. اگر میخواهید به تظاهر خویش به "مائوتسه دون اندیشه" بودن وفادار باشید، بیاید اگر از واژه ی "مائوئیسم" خوش تان نمی آید، با همان "مائوتسه دون اندیشه" نکات مطروحه ی ما در خصوص داکتر فیض احمد را به بررسی گیریم. آیا جز آن است که در مواردی که فوقا برشمرديم تيوري و پراتيک داکتر فیض احمد در تقابل با مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون قرار داشت؟ آیا وی بسوی جنگ خلق رفت یا اینکه رو به کودتا بازی، نظیر کودتای بالا حصار آورد؟ آیا وی از مبارزه ی انقلابی و تاسیس جمهور دموکراتیک نوین افغانستان سخن گفت یا اینکه در حرف و عمل، استراتژی "جمهوری اسلامی" و "مکتب اسلام" را اتخاذ کرد؟ آیا او نبود که تیوری ارتجاعی "سه جهان" را اساس "سازمان رهایی افغانستان" قرار داد؟ آیا چنین اساسی، با اندیشه ی مائوتسه دون خوانایی دارد؟

آیا این داکتر فیض احمد نبود که با حلقه ی "انتقادیون" خویش، در برابر سازمان جوانان مترقی قرار گرفت؟ آیا او نبود که با رد و لعن خط صدر اکرم یاری، خط اکونومیستی و سه جهان بازی را اتخاذ کرد؟ و سرانجام اینکه: آیا این خط انحرافی سه جهانی وی نبود که وی را قربانی گرفت؟ آیا جز آن بود که وی قربانی اتکا به کمک تسلیحاتی چینی ها و "آی.اس.آی" شده و شکار حزب اسلامی و رژیم خاین پاکستان شد؟ آیا جز این بود که سوسیال-امپریالیسم چین وی را فریفته و به قربانگاه ارتجاع اسلامی سپرد؟

اگر شما ذره یی از مارکسیسم برخوردار باشید، این انتقاد های ما را دقیقاً بررسی نموده و به آن پاسخ بدهید. آیا این انتقاد های اصولی ما از داکتر فیض احمد، دشنام دادن به وی است؟ هرگز نه! دشنام قسمی که مصطلح است، به کارگیری واژه ها و لحن مستهجن است که برای خرد ساختن طرف مقابل، به طور لومپنانه و غالباً در خدمت اغراض زشت و شوم به کار گرفته میشود. نمونه ی "برجسته" و "برازنده" ی دشنامسرایي، همانا نوشته های لومپنی بنام "میرویس ودان محمودی" است که تا بخش هفدهم

"دشنامنه اش" سراپا لمپنیسم و دشنام است. اگر اندکی انصاف ورزید، لحن نبشته ی شما و جملات به کار گرفته از سوی شما در نبشته ی اخیر تان تحت عنوان: "دون کیشوت های" مائوئیست" بیماران روانی با لاطائلات "مائوئیستی" خود دشنام نامه ای است کامل!

اگر به ذکر و چیدن مثال های فراوان از متن این نبشته رو آوریم، اطاله ی کلام است. دست کم خود بگوئید که به جای آنکه رو به بحث و جدل آورید، طرف مقابل را با واژه های کلی و هتاکانه نظیر "گنگس های سیاسی"، "دلالان بورژوایی"، "علامه های فصلکی"، "مائوئیسم زاییدن" و... فرو می مالید. با این قبیل شیوه ی نگارش، شما خود به اثبات میرسانید که چیزی جدی به گفتن ندارید و بهتر آن است که به جای ضیاع وقت "گرانهای" خویش، بروید و مطالعه ی خویش را کامل سازید که:

"مارکسیسم-لنینیسم" درست تر است یا "مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون" یا اینکه "خدای نخواسته" مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم!

به قول شما، ما که حال از "آشفته گی تیوریک" خلاصی یافته ایم، و از لقای "مارکسیسم-لنینیسم" گذشته و به "مائوئیسم" رسیده ایم، و بر "عمده بودن" آن اذعان داریم. آری! ما از "آشفته گی تیوریک" خلاصی یافته ایم. دلمان برای شما میسوزد که هنوز فرصت کافی نیافته اید که از آشفته گی تیوریک خلاصی یافته و عطای مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را به لقای آن بسپارید و دیگر خود را نیازمند مطالعات بیشتر جهت پذیرش و عدم پذیرش مائوئیسم نسازید. ما از شما توقع نمی بریم که مائوئیسم را بپذیرید. زیرا که این عمل در صورتی ممکن است که شما از انحرافات گذشته ی خویش بریده، و با انتقاد از خود، خط مائوئیستی انقلاب افغانستان یعنی خط صدر اکرم یاری را در حرف و عمل اتخاذ کنید. چون چنین خواستی از شما باطل است ( قسمی که موضع گیری های شما نشان میدهد) لهدا، شما هرگز به عمق ایدئولوژی پرولتری و اندیشه ی مائوتسه دون پی نخواهید برد.

**سازمان کارگران افغانستان**

**13.5.2013**